

زَكَاةُ الْعِلْمِ نَشْرُهُ



نشر ایده‌های تعلیم و تربیت

صدای حافظه‌ی شنیداری ما شده حافظه شنیداری همه دانش آموزان کشور ما ایران صدایی که به عبارتی دانه مدل Cell & Bell یعنی مدل زنگ‌ها و سلول‌ها رو برای همه‌ی ما القا میکنه، زنگ‌ها همون زنگ بین کلاس‌هاست، سلول‌ها و عبارتی به معنای برای من باشه می‌گم، زندان‌ها همون کلاس‌هاست. و جالب اینجاست که ما این صداری و این روش ارائه رو در کلاس‌ها اصرار داریم که حفظ کنیم. همون تکرار الگوی غرب که حتی اشتباهاتش رو غرب کنار گذاشته اما ما همچنان اون رو داریم تکرار می‌کنیم. در حقیقت فلسفه‌ی مدارس کنونی ما یک کلاسه و یک معلم و یکسری دانش آموز که با یه انضباط خاصی در کلاس نشستن و همون معلم محوری رو احیا می‌کنه برای ما و حتی ما این نظم رو اصرار داریم در فضاهای بیرونمون القا کنیم و زمانی که بچه‌ها، زنگ تفریحشون تموم میشه و می‌خوان وارد کلاس بشن در بسیاری از مدارس حتی اونا رو مجبور می‌کنیم دوباره صف ببندن و بعد منظم وارد همون Cell & Bell خودشون بشن. مدل کلاس‌هایی که می‌بینید، این گونه است، اگر مرتب‌ترش کنیم، مبلمانش رو عوض کنیم باز همینه خیلی تغییر نمی‌کنه اگر کم جمعیتش کنیم باز همون معلم محوریه، و اگر با رنگ‌ها بازی کنیم و مدلش رو مدرن‌تر کنیم، به اعتقاد من فلسفه‌ی آموزشش تغییر نکرده. یه نگاهی به راهروها همون بندازیم، راهروهای بهترین مدارس تهرانه که نام هم نمی‌برم. اگر با متریاال‌های جدیدتر استفاده کنیم باز ما بچه‌ای در اینجا نمی‌بینیم، وقتی که همه وارد کلاس‌ها شدن. و یا اون رو خوش آب و لعاب‌تر کنیم. رنگ‌های دیگه‌ای بهش اضافه کنیم. در حقیقت طبقه‌ی اول ساختمان ما این میشه برای مثال، طبقه‌ی دوم اینه، طبقه سوم اینه، وقتی اینا رو روی هم قرار می‌دیم ساختمان میشه این، میشه یه جعبه، حالا خیلی بخوایم موشکافانه‌تر به قضیه نگاه کنیم مدل‌های ساختمان سازی مدارس ما از این پنج شکل خارج نیست. و راهرویی که همیشه غالب بر ساختمانه و چیزی حدود سی درصد فضای کل بنای بستون رو تشکیل میده. اگر فرض کنیم این یه مدرسه باشه، اون حیاطش و این هم ساختمانش، ما در حقیقت از حیاط  $X*15min$  استفاده می‌کنیم حالا یا ۴ بار یا ۳ بار یا ۵ بار و در اون فضا هم  $X*60min$  یا ۴۵min استفاده می‌کنیم. اگر کل زمین مدرسه رو من یه استخر تصور کنم یه استخری با یه ارتفاع مثلاً ۸ متر یا ۹ متر واقعا ما چند درصد از اون رو برای یادگیری، یعنی ما زمانی که یادمون از یادگیری میاد فوراً کلاس تو ذهنوم میاد، چند درصد از اون استخر بزرگ رو استفاده می‌کنیم؟ واقعا ما ۴۰ درصد استفاده می‌کنیم تازه با اضافه بناها یعنی ارتفاع میدیم، و باز با همه‌ی اون ارتفاعا میشه ۴۰ درصد و تکلیف این ۶۰ درصد چی میشه؟ ۶۰ درصد بنای ما چه اتفاقی براش میافته؟ در حقیقت ما معلم محوری رو داریم یک دانه معلم با ۳۰، یا ۲۵، یا ۱۵ دانش آموز، پس تکلیفه یک به یک یعنی معلم با دانش آموز که بعضاً در مدارس استثنایی، ناشنوایان، نابیناها خیلی باب هست. تکلیفه دو معلم گروه‌های کوچک یادگیری، تکلیفه یک معلم پنج دانش آموز دو به دو دوازده دو به ده و خیلی چیزهای دیگه‌ی ما چی میشه؟ اگر ما همچنان کلاس‌ها رو حفظ کنیم. و این‌هایی که ما همه در اساتید حوزه‌ی علوم تعلیم و تربیت دارن تدریس می‌کنن، انواع هوش‌های چندگانه، نمی‌دونم، ارتباط مستقیم دانش آموز با معلم، دانش آموز محوری، یعنی اینها در ساختار معماریه فعلی ما در کجا قرار می‌گیرن؟ در حیاطمون، در راهروها همون؟ کلاس که معلم محوریه، معلم

خیلی تلاش بکنه شاید بتونه یه مقداری اینها رو جا به جا کنه اما اون باکس کلاس از بین نمی‌ره. نتیجه چی میشه؟ ما یه مدرسی داریم که سازمان نوسازی به ما تحمیل می‌کنه میشه اسمش مدارس عادی، و ما حاصل این یک یا چند کلاسه مدل ساده و بعد عدم خلاقیت در پروسه‌ی یادگیریه! سوال من از شماها به عنوان آموزشیا اینه، این همه انواع یادگیری و یا روش‌های تدریس چگونه می‌تواند در باکس‌هایی که ما برای شما می‌سازیم قرار بگیره؟ آیا این سوال براتون بوجود اومده که فقط یکی از آنها مدله Lecture Format یا همون معلم محوریه؟ برای پاسخ به سوالات بالا من اعتقاد دارم که باید ما یک نگاه دوباره‌ای به فضای مدرسه هامون داشته باشیم. نگاهی دوباره به مثلاً سالن‌ها، آنفی تئاترمون، حیاطمون، راهروهامون، نمازخونمون، و نه فقط کلاسمون. به همه اینا یه نگاهی بندازیم، ببینیم تو اینا داریم چی کار می‌کنیم؟ چقدر زمان تو این فضاها استفاده می‌کنیم؟ به کل فضای مدرسه نگاه کنیم و از همه مهم‌تر به ارتباط اونا با یادگیری، معلم، دانش آموز، همه‌ی این‌ها بسنجیم و ما واقعیتش اینه که به یک بازنگریه جدی نیاز داریم و ارتباط این معماری و آموزش رو ببینیم. من یه مثال ساده می‌زنم، هنوز چهارچوبامون همون کلاس باشه؛ یه کلاسه قبلی رو تصور کنیم با همون معلم محوریه خودش یه سری صندلی‌های دو نفره داره، به اصطلاح مدرن شده دونفره نیست نیمکت نیست، مرتب‌تره. حالا اگه اینرو تغییر آرایش بدیم، بعضی صندلی‌ها رو نیمکتش رو برگردونیم و چهار نفره بشه، گردش معلم اینگونه خواهد بود. معلم راحت‌تر توش حرکت می‌کنه یعنی معماری داره رو روش‌های آموزشی شما تأثیر می‌ذاره. آزادیه دانش آموز زیاده‌تر می‌شه و تنوعه روش‌های تدریس شما به تبعه تغییره چیدمان بیشتر میشه. یا همونو این جور می‌کنیم، تعداد صندلیا تغییر نکرده، گردش بیشتر میشه. اما چیزی که هست، من می‌خوام یه ذره فرا تر از این قضیه برم. هنوز قابله ذهنی ما این مربع اس، این مستطیل، این کلاس. اگر بخوایم یک جور دیگه‌ای به قضیه نگاه کنیم مدرسه رو دوباره نگاه کنید، کلاس داشت، راهرو داشت، اگر این دیوارا رو بشکنم به عنوان یه معمار، چه اتفاقی می‌افته؟ تکلیفه ۲۰۰ تا بچه ۲۵۰ تا بچه با مثلاً ۲۰ تا ۱۰ تا معلم این فضا چی میشه؟ من یک اسلایدهایی رو به شما نشون می‌دم، تقریباً یه دورنمایی از آنچه که می‌خواهیم، انتظار داریم محیط‌های یادگیری و نه مدرسه، اسمش رو بذاریم محیط‌های یادگیری که بعد‌ها در آینده تمام سنین مختلف از اون فضا استفاده کنن رو به شما نشون میدم.

خلاصه‌ی کلام اینکه، انعطاف‌پذیری بسیار بالا در معماری به ما تنوعه روش تدریس رو میده، تنوعه زیاده انواع یادگیری رو میده و زمانی معماری میتونه زنده و پویا باشه برای شما آموزشی‌ها که بتونه پیوند عمیقی با آموزش درست کنه. ما قطعاً راه درازی در این مسیر داریم و قطعاً ما معمارا بدون کمک شما آموزشیا از آنچه که می‌خواهید از ما نمی‌تونیم قدمی بر داریم، و این پیوند باید اتفاق بیافته و اعتقاد دارم که چهارسوق در این مسیر داره میره جلو. از همکاریه همتون متشکرم.